

دکتر رضا اشرف‌زاده  
استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

## ناصر خسرو و تأویل مناسک حج

### چکیده

ابومعین ناصر خسرو قبادیانی مروزی بلخی، از شعرای برجسته و از قصیده سرایان نام‌آور زبان پارسی است. او در اثر خوابی بیدارکننده، سفر هفت ساله خود را می‌آغازد، در این سفر، در مصر، به مذهب اسماعیلیه در می‌آید و به لقب حجت ملقب می‌گردد و به خراسان برمی‌گردد و پس از چند سال آوارگی در بلخ و نیشابور و مازندران، سرانجام به درهٔ یمگان پناه می‌برد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
در مورد آن خواب بیداری بخش و این لقب «حجتی» تردیدهایی وجود دارد.

این ناصر خسرو، قصیده‌ای با مطلع ذیل دارد:

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم

که پرسش و پاسخی است با دوستی مخلص، عزیز و کریم، در باره مناسک حج، که تأویلی عارفانه از مناسک حج است. قبل از ناصر خسرو، چنین گفت و گویی نیز بین حضرت سجاد (ع) و شبلی نامی نقل کرده‌اند و در کتاب مصباح الشریعه نیز تأویلی عارفانه از امام همام حضرت امام

جعفر صادق (ع) در باره مناسک حج نقل شده است. آیا ناصر خسرو به این مطالب نظر داشته و آن را به خود اسناد داده است؟ یا...

### واژه‌های کلیدی:

خواب بیداری بخش، واقعه، حجت، شبلی، قصیده حاجیان، امام سجاد (ع)، امام صادق (ع).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

یکی از شعرای حکیم زبان پارسی، معین‌الدین ناصرین خسرو قبادیانی مروزی بلخی است، شاعری ستیهنده و پرخاشگر، خردمند و ترش‌روی، که همچون کسایی مروزی و سنایی غزنوی، طبق گفته خود او و تذکره نویسان، دو دوره زندگی را تجربه کرده است. دوره اول از ماه ذی‌قعدة سیصدونودوچهار آغاز و به سال ۴۳۷- که آغاز سفر او به قبله است- می‌رسد در این دوره ظاهراً در دربار امیران غزنوی و سلجوقی، زندگانی را به سر می‌برده و در درگاه آنان به اعتبار زیسته و لقب «دبیر فاضل» و شغل «دبیر استیفا» داشته و ندیم امیر بوده است و امیر «بی‌او جام بر نمی‌گرفت» و او «پیوسته شراب می‌خورد» (سفرنامه، ۲/۱۳۵۸) در همین سال ۴۳۷ است که به استناد سفرنامه، خوابی بیداری بخش می‌بیند، از خواب غفلت بیدار می‌شود، و سفر هفت ساله خود را در سال ۴۴۴ به پایان می‌برد، در این سفر ۴ بار حج می‌کند و ۳ بار و ظاهراً به مدت سه سال به مصر می‌رود، علاوه بر آن، شهرهای شمال شرقی، شمال غربی، جنوب غربی، و سرزمین‌های ارمنستان، آسیای صغیر، حلب، طرابلس، شام، سوریه، فلسطین، مکه و مدینه را به همراه برادرش ابوسعید و غلامی، سیاحت می‌کند و بالاخره به خراسان بر می‌گردد. (رک. دبیر سیاقی، یادنامه ناصر خسرو/۱۸۰)

در این جا دو نکته مهم قابل تأمل است:

آیا این خواب بیداری بخش، از نوع واقعه‌هایی که برای صوفیان ذکر می‌کنند، نیست؟

چون یکی از معانی «واقعه» خواب است (نفیسی)، سعدی فرموده است:

دوش در واقعه دیدم که نگاری می‌گفت سعدیا! گوش مکن بر سخن اعدایت

بدایع / ۴۳

و یغمای جندقی:

دیدم شبی به واقعه، روز قیامت است بخت قیام داده عظام زرمیم را

دیوان

و در اصطلاح عارفانه: «واقعه، امور غیبی است که بر اهل خلوت آشکار شود و اگر در حال حضور باشد، مکاشفه گویند، و از جمله واقعات، بعضی صادق و بعضی کاذب باشد، همچنان که منامات، و بالجمله، واقعه آن چیزی است که سالک در اثناء ذکر بیند و در

افناء استغراق حالش با حق بیند، به نحوی که محسوسات از او غایب شود، و آن مابین نَوم و یقظه است که مکاشفه هم نامند، آنچه که نیز در دل فرود آید واقعه گویند.» (فرهنگ مصطلحات عرفا، ذیل واقعه) با نظری به زندگی صوفیان و عارفان، دیده می‌شود که برای هر یک از آنان «واقعه‌ای» که سبب بیداری آنان شده است، ذکر کرده‌اند. (رک.طبقات الصوفیه، تذکرة الاولیا، حلیة الاولیا و...) و اغلب آنان را می‌توان از بر ساخته‌های شرح حال گویان و تذکره‌نویسان دانست. خواب بیداری بخش ناصر خسرو را می‌توان از همین واقعه‌ها و از بر ساخته طرفداران او و یا از «دوباره نویسان سفرنامه او» (تقی‌زاده، ۱۳۰۴، مقدمه) شناخت و آنرا بهانه‌ای قرارداد برای گریز او از محیط پر اختناق «ناصبی زده» سلجوقیان.

دکتر شاه خلیلی در تعلیقات کتاب مذهب اسماعیلی و نهضت حسن صباح می‌نویسد:

«ناصر خسرو قبل از رفتن به مصر، اسماعیلی شده بود، خط سیر سفرش و نحوه برخوردش با حکمای زمان، اشاره بر اسماعیلی بودن او می‌کند، او مستقیماً به طرف ممالکی می‌رفت که تحت تصرف شیعیان امامی اسماعیلی بوده است.» (فضائی، ۱۳۷۴، ۲۲۵) و می‌افزاید:

«... در ثانی، اگر او قبلاً شیعه امامی اسماعیلی نشده بوده، نمی‌توانست بعد از ورود به مصر، تحت تعلیم حجت و داعیان زمان «مؤید شیرازی» قرار بگیرد، بلکه بنا به سنت و سلسله مراتب دعوت، اول می‌بایست مستجیب و بعد مأذون و بعد به مقام داعی برسد، سپس با تأیید و راهنمایی داعی منطقه خود، تحت تعلیم «حجت» قرار گیرد، بنابراین به طور حتم، ناصر خسرو قبل از حرکت از ماوراء النهر دارای حداقل مقام «مأذونی» بوده است.» (همان)

این نظریه می‌تواند صحیح باشد، زیرا، در زندگی حسن صباح نیز این امر واقع شده است، زیرا او هم پس از مدتی که به صورت پنهانی، به آیین اسماعیلی گرویده بود، مدت‌ها در خدمت آل سلجوق به سر برد و سپس با اشاره عبدالملک عطّاش - داعی اسماعیلی - به مصر رفت (رک. جوینی، ج ۱۸۹/۳، رشید الدین فضل الله همدانی، ج ۹۹/۳، فضائی، ۸۰/۱۳۷۴ به بعد)

نکته دیگری که مطلب پیشین را به سوی تأیید می‌کشاند، موضوع سفر هفت ساله او به سوی قبله و به افتخار مقام «حجت» نایل شدن او است.

بر اساس همین سفرنامه موجود، او در این هفت سال، بسیاری از شهرها را زیر پای نهاده، حج کرده و بالاخره به مصر رفته است. در تمام کتاب سفرنامه، در هیچ جا نکته‌ای یا نامی از ملاقات او با «امام زمانه» خلیفه فاطمی، ألمستنصر بالله نبرده است و جز در بخش «فتح خلیج»، که او را، همچون یک تماشاگر، توصیف می‌کند. (رک. سفرنامه، ۱۳۵۸، ۵۷) و تازه از او به نام «سلطان» یاد می‌کند (همان، ۵۹).

دیگر این که رسیدن به منصب «حجتی» در آیین اسماعیلی، چیزی نبوده است که به سادگی و با یک یا چند دیدار، کسی به آن برسد. مراتب در مذهب اسماعیلیه فاطمی- با تفاوتی اندک، چنین است: اساس: حضرت رسول خدا (ص)، ناطق: حضرت علی(ع)، امام: ألمستنصر بالله، حجت: ناصر خسرو- داعی، مأذون و مستجیب (رک. همان، چهارده؛ نیز ابوجمال، ۱۳۸۲، ۵۶ نیز فضایی، ۱۳۷۴، ۲۲۵) و در مذهب پیچیده اسماعیلی، رسیدن از مرحله‌ای به مرحله دیگر، گاهی سالها به طول می‌انجامد (رک. همان، ص ۵۷) چنان که شخصی چون حسن صباح- که خود قدرتی شگرف در ایران به هم زده بود و سلجوقیان و امرای او را به زانو در آورده بود- از مرحله داعی- در مذهب اسماعیلی- فراتر نرفت. با عنایت به این گونه مطالب، می‌توان حدس زد، که ناصر خسرو، پیش از رفتن به مصر سالهای قبل به طور پنهانی، به مذهب اسماعیلیه در آمده بوده است- حضور در دربار سلجوقیان، پوشش خوبی برای دور ماندن از تعصب غزنویان و سلجوقیان می‌تواند باشد- و برای ارتقاء به مرتبه حجتی- مقامی بعد از امام- و دور شدن از دربار امرای ترک، خواب را بهانه بیداری خود ساخته و خود را به مصر رسانده است.

سؤالی دیگر که ذهن را به سوی این نظریه می‌کشاند، اطلاع جامع ناصر خسرو است بر زیر و بمها و تأویلات حکمی و کلامی مذهب اسماعیلیه، که کتابهای «روی دین»- مشهور به وجه دین- جامع الحکمتین و زادالمسافرین، شاهدی بر آن است- هر یک زاده علم و اندیشه کسی است که سالهای سال این علوم را فرا گرفته، با آنها زیسته، آموخته و آموزانده است، نه کسی که در اندک فرصتی، یکباره از مذهب خود- حنفی یا مالکی- برگشته و این همه علوم و تأویل و ریزه‌کاریهای مذهب جدید را فرا گرفته و به عنوان «حجت»، خود، آموزگار مذهب شده است.

نکته دیگر: در بعضی از منابع (دولت‌شاه، بی‌تا، ۳۵) ذکر شده است که پیش از ورود او به نیشابور و بلخ، مردم را بر او - به جهت بد مذهبی‌اش - شورانده بودند و طرفداران او را، کشته و مثله می‌کرده‌اند. (رک. براون، ادواردجی ۱۳۵۸، ص ۴۱۷) و بالاخره او را واداشته‌اند که به مازندران و سپس به یمگان بگریزد. آیا ممکن است که مبلغ مذهبی، در مدت اندکی بتواند آن چنان طرفدارانی پیدا کند که مزاحم امیران و فقهای زمانه‌اش شود تا حکم به ارتداد و کشتن او و پیروانش بدهند؟

می‌ماند مسأله «سفرنامه»، چنین به نظر می‌آید که سفرنامه موجود، گزیده و خلاصه شده‌ی سفرنامه‌ای بزرگتر بوده باشد که بعدها - شاید بعد از سفر - به وسیله خود او یا شاگردانش، بدین صورت در آمده است. آیا حاصل هفت سال سفر، همین چند صفحه (رک. وزین پور، ۱۳۵۸، ص نوزده) مختصر است؟

هانسبرگر (۱۳۸۰، ۸۲) می‌نویسد:

«نویسنده سفرنامه، اثر خود را بعد از واقعه نوشته است، یادداشتهای خود را که تاریخها، مسافتها و نام شهرها به تمامی در آنها آمده بوده، در پیش روی داشته است...» (نیز رک. برتلس، آی، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ص ۱۶۳، نیز دیوان ناصر خسرو، تقی زاده، ما)

به هر صورت، ناصر خسرو، از مازندران به دره یمگان - در منطقه بدخشان - جایی آباد، با کوههای سر به فلک کشیده و نزدیک به محل مأموریتش - خراسان - می‌رود، انتخاب این مکان نیز با فکر و اندیشه معقول صورت گرفته است که از یک سو به خراسان نزدیک باشد و از سوی دیگر در میان افرادی باشد که یا قبلاً به مذهب اسماعیلیه گرویده بوده‌اند، یا مردمی با سعه صدر بوده‌اند که بالاخره به این مذهب گرویده‌اند و فرقه «ناصریه» (حسنی، ۱۳۶۴، ص ۱۸۴) در همین مکان شکل گرفته است که ظاهراً پیروان ناصر خسرو بوده‌اند و اغلب کتابهای ناصر خسرو در میان آنها یافت شده است. از طرف دیگر: بدخشان حوزه مرکز پیروان طریقت اسماعیلی و امیر بدخشان خود اسماعیلی مذهب بوده (رک، فضایی، ۱۳۷۴، ص ۲۲۶)

و بالاخره در سال ۴۸۱ در همان یمگان شمع وجودش خاموش می‌شود و در همان جا به خاک سپرده می‌شود.

آنچه مسلم است شعر ناصر خسرو چهار محور اصلی دارد:

خرد و عقل: که اصل حکمت نظری و عملی ناصر خسروست، او هم چون فردوسی ستاینده خرد است و اساس علم و اعتقاد خود را بر آن بنا کرده است و آن را هدیه الهی می‌داند:

خرد، هدیه اوست ما را، که در ما به فرمان او شد خرد، جفت با جان  
خرد گوهر است و دل و جانش کن است بلی، مر خرد را دل و جان سزد کان  
خرد کیمیایی صلاح است و نعمت خرد، معدن خیر و عدل است و احسان...

دیوان، ۴۴۵

این گونه ستایش از خرد، بعدها مورد نظر نظامی گنجوی قرار گرفته که در هفت پیکر سروده است:

جان چراغ است و عقل، روغن او عقل، جان است و جان ما تن او  
عقل با جان، عطیه احدی است جان با عقل زنده ابدی است...

نظامی

و افتخار ناصر خسرو نیز به همین خردورزی اوست که:

به جان خردمند خویش است، فخرم شناسند مسردان صغیر و کبیرم

دیوان، ۴۴۵

علم و دانش: که از نظر ناصر خسرو، دل، معدن و جایگاه علم است، با همین سلاح است که انسان بر همه موجودات دیگر برتری می‌یابد، بنابراین، دانشمندان، ستمکاره و پتیاره نخواهند شد. (اشرف زاده، ۱۳۸۲، ۱۵۶)

معدن علم است دل، چرا بنشاندی جور و جفا را در این مبارک معدن؟

دیوان، ۱۷۰

و نادانان و جاهلان- بر عکس- مایه ستم و ستمگری‌اند و دشمنان زشت‌خو، از جهل مردم، جهت لطمه زدن به عالمان و دانایان بهره می‌گیرند و از طریق نفوذ در آنان، آنان را به جان صاحب اندیشگان می‌اندازند، به همین جهت ناصر خسرو آنان را «خر» (دیوان، ۴۴) و «یله گوباره» و... (همان، ۱۷) می‌نامد. از دید او، جاهلان، درختانی بی‌بر و زیانمندان که جز بدی و ننگ و عار، باری ندارند و باید آنان را از ریشه برکند.

عُذر و مکر و جهل، هر سه منکر اعدای تواند زود باید مرد را، که قصد این اعدا کند  
جز بدی نارد درخت جهل، چیزی برگ و بار برکش زود از دلت، زان پیش کوبالا کند  
دیوان، ۳۸۷

انسان دوستی: با همه خشونتی که در شعر ناصر خسرو دیده می‌شود و با همه بیزاری  
او از جهل و جاهلان، و پرخاشگری او نسبت به این‌گونه افراد، هر گاه انسانیت  
همین‌گونه افراد مورد تجاوز قرار می‌گیرد، با لحنی بسیار لطیف و دلسوزانه، به دفاع از  
آنان بر می‌خیزد و نا اهلانی را که انسانیت آنها را به شمشیر بی‌رحمی در قتلگاه  
ستم‌خود، نابود کرده‌اند، می‌نکوهد و می‌گوید:

خلق همه یکسره نهال خدایند هیچ‌نه برگن توزین نهال و نه بشکن  
خون به ناحق نهال کندن اویست دل، ز نهال خدای کندن برگن  
گر نپسندی همی که خونت بریزند خون دگر گس، چرا کنی توبه گردن؟

دیوان، ۱۷۰

و با همین اندیشه می‌سراید:

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت

دیوان، ۵۱۹

طاعت و عبادت: و به تبع آن فرمانبری از خداوند و رسول و خاندان مبارکش، و وارث  
آنان- المستنصر بالله، به باور ناصر خسرو- است، به همین جهت اغلب قصاید او- بعد از  
مطالب حکمی و اخلاقی، مدح این بزرگواران است، او اگر به مدح المستنصر بالله  
می‌پردازد، از روی اعتقاد اوست نه برای صله و دریافت جایزه‌های پیلواری و خرواری،  
زیرا او برای شعر و شاعر، مسؤولیت قائل است و دُرّ لفظ دری را ارج می‌نهد، به همین  
جهت آن را در پای خوکان و قدرتمندان خوک صفت، نمی‌ریزد و با افتخار می‌گوید:

من آمم که در پای خوکان نریزم مریز قیسی دُرّ لفظ دری را

دیوان، ۱۴۳

بنابراین مدح او- به نوعی- قابل پذیرش است.



او نه تنها در این مدایح، صفات و کمالات پیامبر خدا (ص) و ائمه معصومین را تا حدّ اعتقاد خویش- بیان می‌کند و به آنها فخر می‌فروشد، بلکه گاهی شعر او، برگرفته از قرآن و احادیث و سخنان آن بزرگواران می‌شود، به طوری که عطر آن کلمات زیبا را می‌توان در لا به لای گل و گیاه شعر او استشمام کرد و از بوی خوش آن سرمست شد، چنان که در قصیده معروف حجّ او.

\*\*\*

ناصر خسرو قصیده‌ای دارد با مطلع:

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم

دیوان، ۳۰۰

این قصیده، سؤال و جوابی است بین ناصر خسرو و «دوستی مخلص و عزیز و کریم»، چون صریحاً می‌گوید:

من شدم ساعتی به استقبال پای کردم برون ز حدّ گلیم  
مر مررا در میان قافله بود دوستی مخلص و عزیز و کریم

و حتی در این استقبال، می‌گوید از دوری او فکرش ندیم ندامت بوده و از بازگشتش اظهار شادمانی کرده است:

... تا ز تو باز مانده‌ام، جاوید فکرتم را ندامت است ندیم  
شاد گشتم بدان که کردی حج چون تو کس نیست اندر این اقلیم

و سؤال و جوابهایی بین او و این «دوست مخلص» در می‌گیرد، یک یک مناسک حج را و چگونگی عمل او را در هر مرحله می‌پرسد، با برداشتی عارفانه، و آن دوست در هر مورد جواب منفی می‌دهد.

این نکته قابل ذکر است که ناصر خسرو، نه صوفی است و نه عارف. (رک. دو بر وین، ۱۳۷۸، ۱۲۰) حکیمی عقل‌گرا و متکلمی زبردست است و اصولاً در قرن پنجم، چندان صلحی بین صوفی و حکیم نیست و به قول عطار نیشابوری:

کافِ کفر این جا به حقّ المعرفه دوستردارم ز فای فلسفه

به هر صورت، اگر این قصیده از ناصر خسرو باشد - که ظاهراً دلیلی بر رد آن، فعلاً، نیست - باید به نوعی دیگر درباره او و این قصیده بحث کرد.

در جزء دوم «مستدرک الوسایل، ۱۸۶، باب ۱۷» از مرحوم عالم فاضل، حاج میرزا حسین نوری اصفهانی نقل می‌کند که در مدارک مستند دیده است که «چون مولانا زین‌العابدین - علیه السلام - شبلی را، که از سفر حج برگشته بود، دید» گفتگویی درباره مناسک حج با شبلی داشته است که یادآور قصیده ناصر خسروست، به همان شیوه و روال پرسش و پاسخ. همچنین در کتاب مصباح الشریعه - که منسوب به حضرت امام جعفر صادق (ع) (چاپ بیروت، ۱۴۰۰ هـ - ۴۷) مطالبی درباره مناسک حج آمده است که نزدیک است به آنچه که ناصر خسرو در قصیده خود آورده است. اما به صورت - جملات امری - نه پرسش و پاسخ -، بد نیست که این تطبیق صورت گیرد برای تبیین دو مطلب: یکی آن که قهرمان این قصیده، خود ناصر خسرو بوده است یا شعر او ترجمه‌ای است از کلام آن بزرگواران، دیگر این که تا چه حد گفته ناصر خسرو، به گفته آن بزرگواران نزدیک است.

ما در این جا، معیار این تطبیق را، روال کلام ناصر خسرو قرار می‌دهیم و آن را با گفته آن دو امام همام می‌سنجیم:

... چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن تحریم؟

جمله بر خود حرام کرده بسدی هر چه، مادون کردگار قدیم؟

در گفت و گوی امام زین‌العابدین (ع) با شبلی آمده است:

«فَعَيْنَ أَحْرَمْتَ نَوَيْتَ أَنْكَ حَرَمْتَ عَلَى نَفْسِكَ كُلُّ مُحْرِمٍ حَرَمَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -»

امام (ع) به شبلی: «آنگاه که مُحْرِم شدی، آیا عزم و تصمیم داشتی که همه آنچه را که خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - حرام نموده است، بر خویشتن خویش حرام سازی؟!»

در مصباح الشریعه - مطلب، به صورت سؤال و جواب مطرح نشده است، بلکه در باب الواحدو العشرون فی الحج، مطالب به صورت کلی و با جملات امری، آمده، در این باره آمده است:

«وَ أَحْرَمَ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ يَخْجُبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ.» (مصباح / ۴۸).

گفت: نی، گفتمش: زدی لیک از سر علم و از سر تعظیم  
می شنیدی ندای حق و جواب باز دادی چنان که داد کلیم؟

از قول امام زین العابدین (ع)، سؤالی چنین مطرح شده است.

قال (ع): فَحِينَ لَيْتَ نَوَيْتَ أَنْتَكَ نَطَقْتَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِكُلِّ طَاعَةٍ وَ صُمْتَ عَنْ كُلِّ

مَغْصِبَةٍ (۳۱)

چون لبیک می گفتی، قصد می کردی که فقط برای خدای سبحان سخن گویی و به  
عبادت، دل بندی و از هر گناهی باز ایستی؟  
اما در مصباح آمده است:

«وَلَبَّ، بِمَعْنَى إِجَابَةِ صَافِيَةٍ خَالِصَةٍ زَاكِيَّةٍ لِلَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - فِي دَعْوَتِكَ لَهُ مُتَمَسِّكًا بِالْعُرْوَةِ

الْوُثْقَى. (مصباح، ۴۸) - مطلب ناصر خسرو با هیچ یک از گفتار دو بزرگوار مطابق نیست.

\*\*\*

گفت: نی، گفتمش چو در عرفات ایستادی و یاقتی تقدیم  
عارف حق شدی و منکر خویش به تواز معرفت رسید نسیم؟

ثُمَّ قَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْ قَفَّتِ الْوَقْفَةَ بِعَرَفَةَ وَ طَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ، وَ عَرَفْتَ وَادِي نَعْرَةَ

وَ دَعَوْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْمَيْلِ وَ الْجَمْرَاتِ... ؟

قال: نعم.

قال (ع): هَلْ عَرَفْتَ بِمَوْقِفِكَ بِعَرَفَةَ، مَعْرِفَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَثَرِ الْمَعَارِفِ وَ الْعُلُومِ وَ عَرَفْتَ

فِيضَ اللَّهِ عَلَى صَحِيفَتِكَ وَاطْلَاعَةَ عَلَى سَرِيرَتِكَ وَ قَلْبِكَ؟ قال: لا. (۳۳)

حضرت فرمود: در عرفات وقوف و درنگ نمودی؟ و از جبل الرحمة بالا رفتی؟ و  
بیابان «نمره» را شناختی؟ و نزد «میل» و «جمرات» دعا کردی؟ و خدای را خواندی؟  
گفت: آری.

امام فرمود: آیا با وقوف در عرفات، احساس نمودی که آگاهی و شناخت و معرفت  
نسبت به پروردگار جهان بیشتر شد؟ و آیا نسبت به معارف و علوم ابراز علاقه نمودی؟  
(و تصمیم گرفتی که بر سطح علم و آگاهی و درک خویش بیفزایی؟) و آیا به هنگام

درنگ در «عرفات» دانستی که نامه اعمال و کتاب کردار و رفتار نزد خداوند است؟ و او بر همه نهنایها و اسرار دل تو علم و آگاهی دارد؟  
شبلی گفت: خیر.

در مصباح، در این مورد به صورت موجز آمده است: «وَ اعْتَرَفَ بِالْخَطَا بِالْعَرَفَاتِ وَ حَدَّدَ عَهْدَكَ عِنْدَ اللَّهِ - تَعَالَى - بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ تَقَرُّبُ إِلَيْهِ. (همان/۴۸)»  
که گفته ناصر خسرو، به فرموده امام سجاد (ع) نزدیکتر است.

\*\*\*

گفت: نی! گفتمش: چو می گشتی گوسفند از پی یسیر و یسیم  
قرب خود دیدی اول و کردی قتل و قربان نفس شوم لیسیم؟

در این باره حضرت امام سجاد (ع) سؤال می فرمایند: «... وَ ذَبِحْتَ هُدَيْكَ...» (ص ۳۵)  
و سپس فرمودند: «فَعِنْدَ مَا ذَبِحْتَ هُدَيْكَ، نَوَيْتَ أَنَّكَ ذَبِحْتَ حَنْجَرَةَ الطَّمَعِ بِمَا تَمَسَّكَتَ بِهِ مِنْ حَقِيقَةِ الْوَرَعِ وَ أَنَّكَ اتَّبَعْتَ سُنَّةَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذَبْحِ وَكَلِدِهِ وَ تَمَرَةَ فُرَادِهِ وَ رِيحَانَ قَلْبِهِ وَ حَاجَهُ سُنَّتُهُ لِمَنْ بَعْدَهُ وَ قُرْبَهُ إِلَى اللَّهِ - تَعَالَى - لِمَنْ خَلَفَهُ.» (۳۶)  
«آن گاه که قربانیات را ذبح کردی، نیت کردی که گلوی از را ببری و چنگ به حقیقت ورع و پرهیزگاری زدی؟ و این که سنت ابراهیم (ع) پیروی می کنی که کشتن فرزندش و میوه دلش و گل قلبش و حاجیان و کسانی که از پس او می آیند این سنت قربانی را برای نزدیکی به خدا انجام دهند؟»  
ولی در مصباح آمده است:

«وَ اذْبَحْ حَنْجَرَةَ الْهَوَى وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ...» (۴۹) که گفته ناصر خسرو بسیار نزدیک به گفته حضرت امام صادق (ع) است. گفته ناصر، به هر دو گفته نزدیک است.

\*\*\*

گفت: نی! گفتمش چو می رفتی در خرم همچو اهل کهف و رقیم  
ایمن از شر نفس خود بودی و زغم فرقت و عذاب جحیم؟

حضرت سجاد چنین سؤال کرده‌اند:

«... فَحِينَ دَخَلْتَ الْحَرَمَ نَوَيْتَ أَنَّكَ حَرَمْتَ عَلَى نَفْسِكَ كُلَّ غِيْبَةٍ تَسْتَعْفِيهَا الْمُسْلِمِينَ مِنْ

أَهْلِ مِلَّةِ الْإِسْلَامِ؟» (۳۱)

«آیا آن‌گاه که وارد حرم شدی، تصمیم گرفتی که بر نفست حرام کنی بدگویی و غیبت مسلمانان و برادران دینی را؟» که تا حدودی دو مطلب نزدیک است، ولی تکیه حضرت سجاد(ع) بر عدم بدگویی از برادران دینی است ولی تکیه ناصر خسرو، از غم دوری از او- تبارک و تعالی- و بیزاری از عذاب جهنم است.

در «مصباح» مطلب به صورت تفسیری چنین آمده است:

«... وَ أَدْخَلَ فِي أَمَانِ اللَّهِ - تَعَالَى - وَ كَنَفِهِ وَ سِتْرِهِ وَ حِفْظِهِ وَ كَلَامِهِ مِنْ مُتَابَعَةِ مُرَادِكَ

بِدُخُولِ الْحَرَمِ، وَ زَرَّ الْبَيْتَ مُخَفِّفًا لَتَعْظِيمِ صَاحِبِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ جَلَالِهِ وَ سُلْطَانِهِ...» (۴۹)

که بیشتر جنبه بزرگداشت حرم مطرح شده است.

\*\*\*

گفت: نی! گفتمش چو سنگ جِمار همی انداختی به دیو رَجیم

از خود انداختی برون یکسر همه عادات و فعلهای ذمیم؟

حضرت زین العابدین، چنین فرموده‌اند:

«... فَعِنْدَ مَا رَمَيْتَ الْجِمَارَ، نَوَيْتَ أَنَّكَ رَمَيْتَ عَدُوَّكَ إِبْلِيسَ وَ عُصْنَتَهُ بِتَمَامِ حَجِّكَ

النَّفْسِ...؟» (۳۵)

آیا زمانی که رمی جمرات می‌کردی، نیت کردی که دشمنت شیطان و زادگانش را سنگباران کنی؟ و با پایان گرفتن حجت، برای همیشه آنها را دور کردی؟

در «مصباح» آمده است: «وَ أَرَمِ الشَّهَوَاتِ وَ الْخَسَاسَةَ وَ الدَّنَاءَةَ وَ الْأَفْعَالَ الذَّمِيمَةَ عِنْدَ

رَمَى الْجَمَرَاتِ...» (۴۹)

که به نظر می‌رسد، شعر ناصر خسرو برگرفته از هر دو مطلب باشد.

\*\*\*

گفت: نی! گفتمش چو گشتی تو مطلق بر مقام ابراهیم  
کردی از صدق و اعتقاد و یقین خویشی خویش را به حق تسلیم؟

حضرت به شبلی فرمودند:

«... نَوَيْتَ حِينَ وَقَفْتَ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ أَنْكَ وَوَقَفْتَ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَتَخَلَّفْتَ عَنِ كُلِّ

مَعْصِيَةٍ؟» (۳۲)

«آیا آن هنگام که در «مقام ابراهیم» ایستادی، نیت کردی که بر تمامی عبادات و طاعات الهی بایستی و فرمان او بری و از تمامی معصیت‌ها و گناهان دور شوی؟ در «مصباح» چیزی در این باره نیامده است.

\*\*\*

گفت: نی! گفتمش: به وقت طواف که دویدی به هروله چو ظلمیم  
از طسواف همه ملائکتان یاد کردی به گرد عرش عظیم؟

در این مورد طواف به گرد کعبه، حضرت فرمودند:

«فَمَا طَفَّتْ بِالْبَيْتِ وَلَا مَسَّتْ الْحَجْرَ...» (۳۲) و چیزی از تفسیر عرفانی آن نفرمودند.

ولی در «مصباح» به صورت جمله امریه، آمده است:

«وَطَفًا بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ حَوْلِ

العرش» (۴۸)

\*\*\*

گفت: نی! گفتمش: چو کردی سعی از صفا سوی مروه بر تقسیم  
دیددی اندر صفای خود گشودن شد دلت فارغ از جحیم و نعیم؟

حضرت از شبلی پرسیدند:

«أَسَعَيْتَ بَيْنَ الصَّفَاءِ وَالْمَرْوَةِ وَمَشَيْتَ وَتَرَدَدْتَ بَيْنَهُمَا؟»

قال: نعم.

قال لهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَوَيْتَ أَنْكَ بَيْنَ الرَّجَاءِ وَالْخَوْفِ؟» (۳۳)

«آیا سعی بین صفا و مروه کردی؟ و بین آن دو کوه آمد و شد نمودی؟»  
گفت: بلی!

حضرت به او فرمودند: آیا در دلت گذشت که بین امید و ترس در حرکتی؟  
گفت: خیر.

در مصباح آمده است: «... وَ صَفِّ رُوحَكَ وَ سِرِّكَ لِلِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى - يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُفْوِكَ عَلَى الصَّفَا، وَ كُنْ ذَامُرَةً مِنَ اللَّهِ بِفَنَاءِ أَوْصَافِكَ عِنْدَ الْمَرُوءَةِ.» (۴۹)  
به نظر می آید ناصر خسرو به گفته حضرت زین العابدین (ع) نظر داشته است. جحیم و نعیم «همان خوف ورجاست».

\*\*\*

گفت: نی! گفتمش چو گشتی باز مانده از هجر کعبه بردل، ریم  
کردی آن جا به گور، مر خود را همچنانی کنون که گشته رمیم؟

حضرت فرمودند:

«فَعِنْدَ مَا رَجَعْتَ إِلَى مَكَّةَ وَ طَفَّقْتَ طَوَافَ الْإِقَاضَةِ، نُؤْتِيَتْ أَنْكَ أَقْضَتْ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ - تَعَالَى - وَ رَجَعْتَ إِلَى طَاعَتِهِ وَ تَمَسَّكَتْ بِوُدِّهِ وَ أَدَّيْتَ فَرَائِضَهُ وَ تَقَرَّبْتَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى...؟» (۳۶)  
چون به مکه مراجعت کردی و «طواف وداع» را به انجام رساندی، نیت کردی که اینک به همراه رحمت پروردگارت برمی گردی و به طاعت او بگشته ای و چنگ به دوستی او زده ای و فرایض او را ادا می کنی و به خداوند - تعالی - نزدیک شده ای!  
در مصباح آمده است: «وَ اسْتَقِمَّ عَلَى شُرُوطِ حَجِّكَ وَ وُفَاءِ عَهْدِكَ الَّذِي عَاهَدْتَ رَبَّكَ وَ أَوْجِبْتَهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (۴۹)

\*\*\*

بالاخره ناصر خسرو، خطاب به دوست «مخلص و عزیز و کریم» که در مقابل تمامی  
سؤالات، «ته! گفته» می گوید:

گفتم: ای دوست! پس نکردی حج نشدی در مقام محو، مقیم

رفته‌ای، مگه دیده، آمده باز محنت بادیه، خریده به سیم  
گر تو خواهی که حج کسی، پس از این چنین کن، که کردمت تعلیم

حضرت زین العابدین (ع) به شبلی فرمودند:

«فَمَا وَصَلْتَ مِنِّي، وَلَا رَمَيْتَ الْجِمَادَ، وَلَا خَلَقْتَ رَأْسَكَ، وَلَا ذَبَحْتَ، وَلَا أَدَيْتَ  
نَسُكَكَ، وَلَا صَلَّيْتَ فِي الْمَسْجِدِ الْخِيفِ، وَلَا طَفَّتْ طَوَافِ الْفَاضَةِ وَلَا تَقَرَّبْتَ... ارْجِعْ!  
فَأَنَّكَ لَمْ تَحِجْ...! (۳۶)

... «تو نه به «منی» رفتی و نه «رمی جمرات» کردی و نه سر برتراشیدی و نه قربانی  
کردی و نه در «مسجد خیف» نماز گزاردی و نه «طواف وداع» نمودی و نه به خداوند  
تقرب جستی، برگرد! تو حج نگزاردی!

\*\*\*

با توجه به مقایسه فوق، می‌توان چنین نتیجه گرفت:

- ۱- آنچه ناخرسرو، در این قصیده آورده است، صورت ناقصی از گفتار حضرت سجاد(ع) بوده است که چون روی سخن با شبلی بوده است برداشتها عارفانه است.
- ۲- سؤال آن است که آیا روی سخن امام(ع) به شبلی بوده است؟ این شبلی کیست؟  
امام سجاد(ع) در سال ۳۶ هجری در شهر مدینه منوره دیده به جهان گشوده‌اند و به سال ۹۴ یا ۹۵ هجری در دوازدهم محرم به دست ولید بن عبدالملک مسموم و به شهادت رسیده‌اند. ولی، «شبلی» اگر مقصود ابوبکر شبلی، یعنی جعفر بن یونس یا ابوبکر دلف بن جحدر باشد، عارفی که در زمان حسین منصور حلاج و هنگام سنگسار کردن او «موافقت را گلی انداخت» پس از ۸۷ سال عمر، در شب جمعه بیست و هشتم ماه ذی حجه سال ۳۳۴ وفات یافت. (ر.ک. نفحات الانس، ص ۸۰ و سفیة الاولیاء، ص ۳۹) که فاصله بین شهادت امام همام و مرگ شبلی حدود ۲۴۰ سال می‌شود، با این حساب، این گفتگو، بین امام زین العابدین و شبلی معروف، نمی‌تواند صورت گرفته باشد، مگر این که شبلی دیگری مورد سؤال امام(ع) قرار گرفته باشد که چنین کسی شناخته نشد. قدیمی‌ترین شبلی نام بُردار، همین شبلی است. آیا هرگز این گفتگو با شبلی یا هر کس دیگر، واقع شده است یا خیر؟



۳- مصباح الشریعه نیز منسوب به حضرت امام جعفر صادق(ع) و دارای صد باب است که دستوراتی معنوی درباره مسائل گوناگون زندگی انسانها و برای رسیدن به کمال آنها، داده شده است و جنبه عرفانی آن بسیار قوی است. ولی صورت پرسش و پاسخ ندارد.

۴- ناصر خسرو، این گفتگوی را بین خود و دوستی مطرح می‌کند و بعضی از مطالبی که در گفت و گوی امام زین‌العابدین آمده، ذکر می‌کند. که در این مورد نظرهای گوناگونی می‌توان ارائه نمود:

الف: آنچه که در «مستدرک الوسایل، ۱۸۶) آمده است نباید صحیح باشد و اسناد این گفت و گو به حضرت سجاد(ع) بنیادی ندارد، یا این که این پرسش و پاسخ بین ایشان و شبلی واقع نشده است.

ب: آنچه که در مصباح الشریعه و در باب الحج آمده است، از نظر شکل بیان مطلب، مستندتر به نظر می‌رسد در نتیجه، بر اساس این گفتار، کسی بعد از امام همام جعفر صادق(ع)، پرسش و پاسخی ترتیب داده و به امام سجاد(ع) نسبت داده و برای این که جنبه عرفانی آن را بیشتر نشان دهد طرف گفت و گو را شبلی (م-۳۳۴) قرار داده است.

ج: ناصر خسرو یا به صورت افواهی این گفت و گو را شنیده، یا در مأخذی دیده است و این پرسش و پاسخ را به خود اسناد داده است. که با توجه به زهد و پارسایی او، این امر بعید به نظر می‌رسد، خصوصاً که ناصر خسرو و کلاً اسماعیلیه به حضرت سجاد(ع) و امام جعفر صادق(ع) ارادت خاص داشته‌اند، و گفتار آنان را به خود اسناد دادن- لا اقل- مجاز نمی‌دانستند، اگر آن را کفر و ناسپاسی نمی‌دانستند.

د: این قصیده نباید از ناصر خسرو باشد. که فعلاً سندی در دست نیست.

ه: آنچه که در مصباح الشریعه آمده است باید به صورت اصلی و مستند باشد و ناصر خسرو آن را در ذهن- به طور کلی نه به صورت کتبی و مستند- داشته و مفاد آن را در گفت‌وگویی خود با دوست مخلص بیان نموده است و بعداً کسی- شیعه‌ای معتقد- آن را به ترتیب مناسک حج، منظم کرده و پرسش و پاسخی ترتیب داده و طرف گفتگو را شبلی ذکر کرده است. که ظاهراً این حدس می‌تواند به حقیقت نزدیکتر باشد.

## منابع و ماخذ

- ۱- امام جعفر صادق(ع)، مصباح الشریعه، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۹۸۰م.
- ۲- امام زین العابدین(ع)، حج را چگونه انجام داده‌ای؟، حجتی کرمانی، علی، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار، بی‌جا، ۱۳۶۱.
- ۳- ابو جمال، نادیا، اسماعیلیان پس از مغول، رفیعی، محمود، انتشارات هیرمند، تهران، ۱۳۸۲.
- ۴- اشرفزاده، رضا، برگزیده اشعار مسعود سعد و ناصر خسرو، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۲.
- ۵- براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، پاشا صالح، علی، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.
- ۶- برتلس، آئی، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه آرن پور، یحیی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۴۶.
- ۷- جوینی، عطاملک، تاریخ جهانگشا، قزوینی، محمد، لیدن، ۳۷.
- ۸- حستنی رازی، سید مرتضی بن داعی، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، به تصحیح اقبال، عباس، چاپ دوم، اساطیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ۹- دوپروین، یوهانس، شعر صوفیانه فارسی، ترجمه کیوانی، مجدالدین، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۰- سجادی، سید جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۴.
- ۱۱- سعدی شیرازی، افصح المتکلمین شیخ مصلح الدین، بدایع، به کوشش ازانی، تقی، کتابهای جیبی، تهران ۵۸.
- ۱۲- فضایی، یوسف، مذهب اسماعیلی و نهضت حسن صباح، شاه خلیلی، امیرحسین، انتشارات عطایی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۳- ناصر خسرو، حکیم قبادیانی، دیوان اشعار، مینوی، مجتبی- محقق، مهدی، مؤسسه مطالعات اسلامی، مک گیل کانادا- شعبه تهران، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۴- ناصر خسرو، دیوان، تقوی، سید نصرالله، کتابخانه تأییدیه اصفهان، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
- ۱۵- ناصر خسرو، سفرنامه، وزین پور، نادر، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۵۸.
- ۱۶- هانسبرگر، آلیس سی، ناصر خسرو لعل بدخشان، بدره‌ای، فریدون، فرزاد، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۷- ؟ یاد نامه ناصر خسرو، (مجموعه مقالات)، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۲۵۳۵.